

یکی از اقدامات ضد دموکراسی حکومت‌های استبدادی آن است که به اقدامات به ظاهر دموکراتیک و فرمایشی دست می‌زنند و با این کار اصالت دموکراسی و در نتیجه هرگونه آزادی و امید و استقلال را بر باد می‌دهند. پهلوی دوم نیز از این گونه اقدامات ضد دموکراتیک بسیار انجام می‌داد که یکی از آنها فرمان تأسیس دو حزب موافق و مخالف ملیون و مردم، به عنوان اکثریت و اقلیت بود. حزب ملیون به دست منوچهر اقبال و در دوران نخست‌وزیری او تأسیس و رهبری شد و حزب اقلیت مردم را نیز اسدالله علم تأسیس و رهبری کرد. نه تنها ماهیت حزب اکثریت وابسته به نخست‌وزیر، بلکه حزب اقلیت منتقد نیز خیلی زود برای مردم روشن شد و مردم برای مسخره کردن آنها مل‌ها و لطیفه‌ها بر سر زبان می‌آوردند.

در مقاله پیش‌رو با تاریخچه تأسیس و انقراض، و تحولات و اعتقادات حزب مردم آشنا خواهید شد.

تشکیل احزاب سیاسی در ایران تاریخچه طولانی ندارد و مثل سایر ارکان دموکراسی، از غرب وارد شده است. احزاب سیاسی به‌رغم تضادهایی که با نظام سنتی ایران داشتند، توانستند در بعضی از مقاطع تاریخ معاصر، تاحدودی جایگاه واقعی خود را بیابند. شاید بتوان سه رویداد تاریخی مشروطه، خروج رضاشاه از ایران و وقوع انقلاب اسلامی را سه دوره مهم در تشکیل احزاب سیاسی قلمداد کرد. البته در بعضی سال‌های زودگذر دیگر، نظیر دوره نخست‌وزیری علی امینی ۱۳۴۰ - ۱۳۴۱ نیز زمینه مساعدی برای شکل‌گیری احزاب به‌وجود آمد. اما در این مقاطع دولت‌های وقت یا مانع تشکیل احزاب می‌شدند یا خود به تشکیل احزاب فرمایشی دست می‌زدند. بدیهی است که این‌گونه احزاب، که از بالا و با هدایت دولت تشکیل می‌شد، با احزابی که از پایین (جامعه) برمی‌خاستند تفاوت ماهوی داشتند. در این مقاله تلاش شده است که حزب مردم، که یکی از احزاب نوع اول محسوب می‌شود، معرفی گردد و چگونگی تشکیل، فعالیت‌ها و انحلال آن شرح داده شود. در آغاز تذکر این نکته لازم به نظر می‌رسد که این حزب را به دلیل مشابهت اسمی با احزابی نظیر «حزب مردم» دوره چهاردهم مجلس شورای ملی، که مؤسس آن، محمدصادق طباطبایی، نیز به ریاست مجلس انتخاب شد، و همچنین «حزب مردم ایران»، یکی از احزاب تشکیل‌دهنده جبهه ملی، که مؤسس آن محمد نخشب بود، نباید اشتباه نمود.

زمینه‌های تشکیل حزب مردم

حزب مردم در روز ۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۶ به دستور محمدرضاشاه تشکیل شد. این حزب در دوران حیات طولانی هیجده‌ساله خود (۱۳۳۶ - ۱۳۵۳) در جایگاه حزب اقلیت در مقابل احزاب اکثریت ملیون (۱۳۳۶ - ۱۳۳۹) و ایران نوین (۱۳۴۳ - ۱۳۵۳) و با برخورداری

از فراکسیون‌های پارلمانی در تمام ادوار دو مجلس سنا و شورای ملی شرکتی فعال داشت.

اندیشه‌های شکل‌گیری این حزب را می‌توان در سیر رشد احزاب در دهه ۱۳۲۰، که دورمای مهم از فعالیت‌های احزاب سیاسی با مرام‌ها و مسلک‌های مختلف محسوب می‌شود، جستجو کرد. مبارزات و فعالیت‌های جبهه ملی و حزب توده در آن سال‌ها چنان گسترده و تأثیرگذار بود که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز نتوانست دامنه نفوذ آنها را کاهش دهد و میراث فکری‌شان را نابود سازد.

محمدرضاشاه، پیروز اصلی میدان این کودتا، و همچنین هیأت حاکمه وقت، که از انرژی بالقوه نیروهای سیاسی و پیامدهای آزاد شدن آن در دهه ۱۳۲۰ - که به‌ویژه در به قدرت رساندن مصدق تعیین‌کننده اصلی بود - آگاهی داشتند، بعد از پیروزی کودتا درصدد برآمدند ضمن کنترل شدید امنیتی این نیروها، احزابی موزای تأسیس کنند. تداوم فعالیت‌های طرفداران جبهه ملی در قالب تشکیلی جدید به نام نهضت مقاومت ملی و به‌ویژه کشف شبکه گسترده افسران حزب توده در سال ۱۳۳۳، بیش‌ازپیش هیأت حاکمه را از عمق خطر تداوم مبارزات حزبی آگاه ساخت. از این‌رو کارگزاران نظام به فکر چاره‌جویی برآمدند و خود شاه: «در سفرهای خود به چند کشور خارجی در سال ۱۳۳۵، یعنی امریکا و [کشورهای] اروپایی و هند و ترکیه، شخصا به مطالعه درباره نهادهای پارلمانی این کشورها پرداخت.»^۱

این رویکرد هم‌زمان با تشکیل ساواک در اواخر همین سال می‌تواند دارای بار معنایی خاصی باشد؛ به تعبیر دیگر کارگزاران نظام از یک‌سو تدابیر امنیتی را علیه فعالیت‌های مستقل سیاسی و حزبی تشدید نمودند و از سوی دیگر با اتخاذ راهکاری سیاسی، یعنی تأسیس حزب وابسته دولتی، درصدد برآمدند فعالیت‌های حزبی را از لحاظ ماهیت تغییر دهند. در بدو تأسیس این احزاب (اقلیت و اکثریت) چنین تصور می‌شد که آنها می‌توانند محل تجمع اعضا و تبلیغ مرام و مبانی نظام حاکم باشند و در اوضاع بحرانی به کار آیند.

محمدرضاشاه طی سخنانی در دیدار دکتر نصرت‌الله کاسمی، دبیرکل حزب اکثریت ملیون - که مدت کوتاهی بعد از حزب اقلیت مردم تأسیس شد - با او از این هدف خود پرده برداشت و گفت: «سال‌ها فکر می‌کردم که به چه دلیل نظام مملکت در شهرپور ۱۳۲۰ طی ۴۸ ساعت طوری متلاشی شد که سربازها با لباس کهنه و پای برهنه... در کوچه و بازار تقاضای کمک می‌کردند... بعد دریافتم که در داخل مملکت تشکیلات و سازمانی وجود نداشت که پایه و اساس محکمی متکی به افکار مردم داشته باشد که بتواند در روزهای سخت تشکیلات موجود را نگه دارد و نگذارد متلاشی شود. از این‌رو به فکر اقدام که باید در مملکت تشکیلات حزبی ایجاد شود تا منظورم عملی گردد. قبلاً حزبی تشکیل شده (حزب مردم) که حزب اقلیت است، حالا باید حزب اکثریت تشکیل شود و این کار به عهده شماست.»^۲

چنین به نظر می‌رسد که در این رویکرد جدید، تلاش هیأت حاکمه وقت این بود که با تشکیل احزاب دولتی، علاوه بر سازمان‌دهی نیروهای وابسته در قالب تشکلهای حزبی، به احراز وجهه دموکراتیک از منظر داخلی و خارجی و در نتیجه مشروعیت سیاسی نایل آید. ناگفته پیداست که دولت‌های بعد از کودتا و جایگاه خود شاه در این سال‌ها از فقدان مشروعیت رنج می‌برد؛ به‌ویژه آشکار شدن دست داشتن انگلستان و آمریکا در کودتا و همچنین حضور نیروهای وابسته و بدنام، موقعیت رژیم را متزلزل کرده بود، به‌طوری‌که با سرکوب و تدابیر امنیتی شدید، آن سال‌ها سپری گردید. شاه در یکی از سخنرانی‌های خود دربارهٔ تبیین تشکیل احزاب دوگانهٔ فوق در اردیبهشت سال ۱۳۳۶ خطاب به سناتورها گفت: «مفهوم دموکراسی، آزادی مردم در اظهار عقیده و تشکیل احزاب است، حالا که احزاب را تشکیل داده‌ایم، دموکراسی داریم.»^۴ چنین به نظر می‌رسد که شاه در سفرهای دوره‌ای خود به اروپا و آمریکا نسبت به سیستم دوحزبی کشورهای انگلستان و ایالات متحده آمریکا تمایل پیدا کرده بود و از این‌رو در صدد برآمد دو حزب موافق و مخالف دولت تأسیس نماید؛ چنان‌که در جای دیگری وی ابراز نموده است: «در اجتماع ما که براساس رژیم پارلمانی و دموکراتیک اداره می‌شود [اساس کار بر محور] سیستم دوحزبی، حزب موافق دولت و حزب مخالف دولت [قرار دارد].»^۵ منظور از حزب موافق دولت همان حزب ملیون بود که برای فعالیت در مقام اکثریت در دی‌ماه ۱۳۳۶ به ریاست منوچهر اقبال،^۶ نخست‌وزیر وقت (۱۳۳۶-۱۳۳۹)، و به دبیرکل‌ی نصرت‌الله کاسمی تشکیل شد. این حزب در طی سه سال فعالیت خود، اختیار دولت و اکثریت مجلس شورای ملی را به عهده داشت و با به سر آمدن عمر دولت اقبال، عمر این حزب نیز پایان یافت و حزب ایران نوین (۱۳۴۳-۱۳۵۳) بعد از چهار سال به جای آن در جایگاه اکثریت فعالیت نمود.

مراحل تشکیل و فعالیت‌های حزب مردم

همان‌طور که پیش از این ذکر شد، حزب مردم در ۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۶ به دستور شاه و به دبیرکل‌ی امیر اسدالله علم^۷ تأسیس شد و از تیرماه همین سال کار عضوگیری را آغاز کرد. در یکی از نخستین گزارش‌های ساواک از رایزنی‌های چندمرحله‌ای دست‌اندرکاران حزب مردم برای تأسیس آن به شرح ذیل سخن به میان آمده است:

«در مرحلهٔ نخست: اسامی جمعی از افراد تحصیل‌کرده و خوشنام که دارای افکار روشن بوده و وطن‌پرستی و شاه‌دوستی خود را در مراحل مختلف به ثبوت رسانیده‌اند تهیه شد.»

در مرحلهٔ دوم: دربارهٔ هر یک از این افراد «مطالعات کافی به عمل آمده» با تیمسار سرلشکر تیمور بختیار [رئیس وقت ساواک] هم نسبت به سوابق هر یک مشورت گردید و چند مرتبه هم مراتب به عرض جناب آقای نخست‌وزیر [منوچهر اقبال] رسید که نسبت به

اشخاص نظر خود را بدهند تا [همان‌ها] به عنوان مؤسس، حزب را تشکیل دهند.

در مرحلهٔ سوم: با بعضی از این اشخاص تماس گرفته شد تا میزان حسن استقبال آنها ارزیابی گردد که بعد از این بررسی‌ها، اشخاص زیر برای تشکیل حزب مناسب تشخیص داده شدند: آقایان دکتر هدایتی، سرداری، پورهمایون، صورتگر، فرهاد، کیهانی، راد، کاسمی، خانابای بیانی، پیرنیا، عسکری، ستوده و ابوالفضاء. همچنین آقایان سردار فاخر حکمت، صارمی، عرب شیبانی و مهندس فروغی.

در مرحلهٔ چهارم: برای تهیهٔ مرامنامه ۲۶ فقره مرامنامه‌های مختلف تحت مطالعه قرار گرفت و چند مرامنامهٔ احزاب ممالک خارجی مطالعه شد و طرح مرامنامه هم تدوین گردید.^۸

به این ترتیب حزب مردم بعد از تأسیس و تدوین مرامنامه به طور رسمی فعالیت خود را آغاز نمود. براساس عملکرد دبیرکل‌های این حزب طی هیجده سال فعالیت، می‌توان سیر فعالیت‌های آن را به سه مرحله به شرح ذیل تقسیم نمود: ۱- دورهٔ تثبیت: این دوره به دبیرکل‌ی اسدالله علم از اردیبهشت ۱۳۳۶ تا شهریور ۱۳۳۹ طول کشید؛ ۲- دورهٔ تزلزل: این دوره به دبیرکل‌ی پروفیسور یحیی عدل از شهریور ۱۳۳۹ تا اردیبهشت ۱۳۵۰ را شامل می‌شود؛ ۳- دورهٔ ضعف و انحلال: این دوره از اردیبهشت ۱۳۵۰ تا پایان سال ۱۳۵۳ را در بر گرفت که به ترتیب با دبیرکل‌ی علینقی کنی (۱۳۵۰/۲/۲۸-۱۳۵۱/۵/۳) پروفیسور یحیی عدل در دورهٔ دوم (۱۳۵۱/۵/۴-۱۳۵۲/۴/۵)، ناصر عامری (۱۳۵۲/۴/۶-۱۳۵۳/۱۰/۸) و محمد فضائی (۱۳۵۳/۱۰/۲۲-۱۳۵۳/۱۲) تداوم یافت و در نهایت با اعلام رسمی تشکیل حزب واحد رستاخیز ملت ایران در فروردین ۱۳۵۴، شاه این حزب را همراه سایر احزاب رسمی وقت منحل اعلام کرد. عملکرد حزب و دبیرکل‌های هر یک از سه مرحلهٔ فوق به شرح ذیل است:

۱- دوره تثبیت: دورهٔ چهارسالهٔ نخست (۱۳۳۶-۱۳۳۹) فعالیت حزب مردم، که با دبیرکل‌ی اسدالله علم تشکیل و سازمان‌دهی یافت، درخشان‌ترین دورهٔ فعالیت این حزب محسوب می‌شود. علم از ملاکان بزرگ جنوب خراسان بود. او در مدرسهٔ عالی فلاح کرج دیپلم گرفت و در بیرجند سرپرستی املاک پدرش را به عهده داشت که در کابینهٔ قوام (۱۳۲۴-۱۳۲۶) به فرمانداری کل سیستان و بلوچستان منصوب شد. در سال ۱۳۲۸ به دستور محمدرضا شاه عهده‌دار وزارت کشاورزی کابینهٔ ساعد گردید. از این دوره در اکثر کابینه‌های بعدی در جایگاه وزیر حضور داشت. او همچنین در سال ۱۳۳۱ سرپرست املاک و مستغلات پهلوی گردید و در دورهٔ نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق (۱۳۳۰-۱۳۳۲) همانند بسیاری از درباریان، از دربار رانده شد و به سراغ املاک خود در بیرجند رفت. بعد از پیروزی کودتا، مجدداً به دستور شاه به سمت قبلی خود، یعنی سرپرستی املاک و مستغلات پهلوی،

محمدرضا شاه:

«مفهوم دموکراسی، آزادی

مردم در اظهار عقیده و

تشکیل احزاب است، حالا

که احزاب را تشکیل داده‌ایم،

دموکراسی داریم»

«جوان‌های روشنفکر و

تحصیل‌کردهٔ ما، اگر در

گذشته ندانسته با پذیرفتن

مرام حزب توده و عضویت

در آن حزب مرتکب

اشتباهاتی شده‌اند، اینک

می‌توانند به جبران مافات،

با پذیرش عضویت حزب

مردم برای فعالیت‌های

سیاسی و اجتماعی،

خود را آماده سازند»

برگشت تا اینکه در کابینه حسین علا (۱۳۳۴/۱/۱۷) ... ۱۳۳۶/۱/۱۵) با توصیه شاه وزیر کشور شد. از این زمان علم محرم‌ترین افراد نزدیک به شاه و منتقدترین فرد در کشور محسوب می‌شد. از این رو شاه او را برای تشکیل حزب اقلیت مردم مأمور کرد.

علم از همان آغاز برای جذب اشخاص متنفذ به منظور عضویت در حزب و حتی ائتلاف با احزاب دیرینه‌ای چون حزب زحمتکشان مظهر بقای تلاش‌های بسیاری نمود.^{۱۱} او از یک‌سو با استفاده از نفوذ اجتماعی خود و وابستگی خاندانش به سلطنت و از سوی دیگر با تشکیل جلسات بزم‌گونه در منزلش توانست در جذب عده‌ای از شخصیت‌های سیاسی و علمی نظیر: پرویز نائل خانلری، علینقی کنی، مهندس مهدی شیبانی، جهانگیر تفضلی و حتی رجالی با گرایش‌های چپ از جمله: محمد معتضد باهری و رسول پرویزی در تأسیس حزب بهره گیرد.^{۱۲} در مراحل بعدی، علاوه بر نامبردگان، افراد عالی‌مقام دیگری نظیر: مصطفی صاحب‌دیوانی، دکتر احمد فرهاد، پرفسور یحیی عدل، جمشید اعلم، و... نیز به این جمع پیوستند.

یکی از اقدامات نخستین علم و مؤسسان حزب مردم، تدوین اولین اساسنامه و مرامنامه حزب بود. اساسنامه حزب، که چندین بار در معرض اصلاح قرار گرفت، در زمینه‌های چگونگی عضویت^{۱۳} افراد و معرفی سازمان‌های وابسته به حزب و ساختار تشکیلاتی و چارت سازمانی آن بود^{۱۴} (از آنجاکه اساسنامه حزب چندین بار در دوران طولانی فعالیت آن، اصلاح شده. آخرین متن اساسنامه، که در ماه‌های پایانی حیات حزب و در آستانه دبیرکلی محمد فضائلی (۱۳۵۳/۱۰/۲۲) - ۱۳۵۳/۱۲/۱۲) تدوین گردید، در اینجا مدنظر قرار گرفته است). همچنین مرامنامه حزب در خصوص تشریح اصول عقاید سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حزب بود.^{۱۵} در این مرامنامه، علم هدف حزب را از لحاظ رژیم سیاسی: حفظ استقلال و تمامیت ارضی و جغرافیایی سیاسی کشور و همچنین حفظ کلیه آزادی‌هایی که قانون اساسی و منشور سازمان ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر به همه افراد داده و از لحاظ رژیم اقتصادی: اصلاحات در امور کشاورزی، صنعتی، بازرگانی و اداری و بالاخره اجتماعی و فرهنگی اعلام کرده است.

یکی دیگر از اقدامات علم در دوران دبیرکلی، برگزاری اولین کنگره حزب مردم بود که بر طبق اساسنامه حزب می‌بایست هر دو سال یکبار تشکیل می‌شد. این کنگره به مدت سه روز از ۲۶ آلی ۲۹ دی‌ماه ۱۳۳۸ در تهران برپا گردید. نکات عمده قطعنامه کنگره عبارت بود از: تأکید بر حکومت مشروطه سلطنتی، اجرای اصول قانون اساسی، تأکید بر بهبود زندگی عمومی مردم، اصلاحات ارضی، توسعه صنعتی کشور، رد مداخله بیگانگان در امور داخلی کشور، و رسیدگی به وضعیت کارگران. البته برنامه‌های آینده حزب، خطمشی و انتخاب اعضای شورای مرکزی نیز در این کنگره تصویب شد.

علاوه بر موارد فوق، شاید عمده‌ترین تکاپوهای علم

در این مرحله، تلاش برای جذب ناراضیان حکومتی به حزب بود. او با توجیه فعالیت نمودن در مقام حزب اقلیت و منتقد حزب حاکم اکثریت (حزب ملیون) بودن به سراغ افراد مخالف از گرایش‌های مختلف رفت. در این زمینه موفقیت او در جذب تعدادی از اعضای سابق حزب توده در خور ذکر است. فردوست در خاطرات خود از این افراد به نام «توده‌های انگلیسی» یاد کرده و به طور مشخصی از باهری و رسول پرویزی نام برده است.^{۱۶}

از این رو اقدام نظام به آزادی جمعی از زندانیان سیاسی عضو حزب توده که در سال‌های قبل به اتهام براندازی رژیم دستگیر شده بودند، و فراخوان‌های علم به منظور جذب آنان برای عضویت در حزب مردم در خور تأمل است. هیأت حاکمه با این اقدام از یک‌سو با اغماض از عملکرد گذشته مخالفان خود، بر آنها منت می‌گذشت و از طرف دیگر با به عضویت در آوردن آنان در حزب مردم، ضمن استفاده از تجارب سازمان‌دهی و حزبی آن افراد، کنترل فعالیت آنها را به دست می‌گرفت و با دادن امتیازاتی، آنان را به افراد وفادار به رژیم مبدل می‌ساخت؛ لذا پر بیراه نبود که جمعی از همین اشخاص، برای اعلام وفاداری خود به نظام، تقاضا نمودند به عضویت حزب مردم درآیند. علم نیز، ضمن استقبال از این درخواست، در یکی از سخنرانی‌های خود در میتینگ حزبی در شیراز گفت: «جوان‌های روشنفکر و تحصیل کرده‌ما، اگر در گذشته ندانسته با پذیرفتن مرام حزب توده و عضویت در آن حزب مرتکب اشتباهاتی شده‌اند، اینک می‌توانند به جبران مافات، با پذیرش عضویت حزب مردم برای فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی، خود را آماده سازند.»^{۱۷}

به‌رحال با ایجاد چنین جوی، عده‌ای از افراد دارای گرایش‌های چپی و اعضای سابق حزب توده به عضویت حزب مردم درآمدند.^{۱۸} گزارش‌های ساواک نشان می‌دهد که حضور این افراد در حزب مردم به سرعت برنامه‌های آن را تحت‌الشعاع قرار داد و آنان «توانستند میزان قابل ملاحظه‌ای دسیس‌پلین حزبی برقرار سازند»^{۱۹} و جایگاه حزب مردم را در رقابت با حزب ملیون ارتقا بخشند. مدتی بعد همین افراد، جناح چپ حزب مردم را به رهبری محمد معتضد باهری تشکیل دادند.^{۲۰} این جناح طی سال‌های اولیه فعالیت حزب، به‌رغم اتهام واردشده از سوی جناح راست حزب مبنی بر سوابق خیانتکارانه آنها در سالیان قبل، توانستند با حمایت مستقیم علم، گام‌های چندی در جهت احقاق حقوق کارگران بردارند.

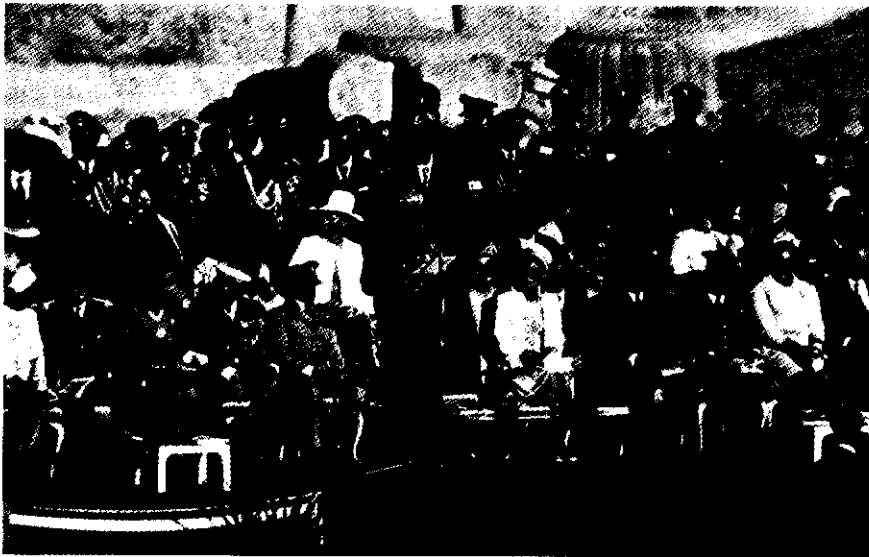
در این سال‌ها کارگران و به‌ویژه تشکلهای کارگری با عنایت به عضویت در حزب توده قبل از انحلال آن، آگاهی‌های سیاسی بیشتری در مقایسه با سایر طبقات داشتند. البته طی تحولات سیاسی سال‌های بعد، فعالیت‌های تشکلهای کارگری دچار محدودیت و به‌ویژه بعد از کودتا با ممنوعیت مواجه شد، ولی بعضی از این تشکلهای در اندازه‌های محدودتر تحت عنوان سازمان‌های پوشش نظیر «جمعیت طرفداران

صلح» به فعالیت خود ادامه دادند. صنوف و اتحادیه کارگری زمینه و بستر بسیار مساعدی برای تداوم فعالیت در جهت احقاق حقوق کارگران و خواسته‌های صنفی داشتند. از این رو دست‌اندرکاران حزب مردم به این تشکلهای توجه می‌نمودند. این تشکلهای از مدت‌ها قبل به دنبال مفزعی برای فعالیت رسمی بودند تا در پوشش قانونی به فعالیت‌های خود نظم و سازمان بدهند. پرواضح است که در این رویکرد جدید آنان از اصرار بر گرایش‌های ایدئولوژی سوسیالیستی کاستند و در پی کسب منافع صنفی برآمدند تا از این طریق، هم بهانه‌ای به دولت و به‌ویژه جناح راست حزب مردم ندهند و هم در چهارچوب قانون به خواسته‌های صنفی خود نایل آیند.

جذب کارگران و تشکلات صنفی و کارگری به حزب مردم به حدی افزایش یافت که به دنبال الحاق رسمی «شورای همکاری‌های سندیکای کارگری» - که از تشکلهای بزرگ کارگری با شصت‌هزار عضو محسوب می‌شد -^{۲۱} به حزب مردم، سخن از تغییر نام حزب مردم به «حزب کارگر» به میان آمد.^{۲۲} ناگفته نماند که فعالیت‌های فراکسیون پارلمان حزب مردم در احقاق حقوق کارگران و به‌ویژه تصویب طرح قانون کار در مجلس عامل عمده این رویکرد بود.^{۲۳} بعضی از سندیکاهای کارگری عمده که به حزب مردم پیوستند به شرح ذیل هستند: سندیکای کارگران راه‌آهن، سندیکای کارگران کارخانه سیمان، شرکت واحد اتوبوسرانی، اتحادیه فروشندگان جراید، اتحادیه رانندگان، کارگران کوره‌پزخانه‌ها، صنف نانواپان و...

از میان این تشکلهای سندیکای کارگران کارخانه سیمان از لحاظ کثرت عضو و توده‌ای بودن اکثر اعضای آن اهمیت خاصی داشت.^{۲۴} با پیوستن این سندیکا به حزب مردم فقط روزانه صد نسخه روزنامه «اندیشه مردم» (ارگان حزب مردم) در این کارخانه توزیع می‌شد. در این میان بعضی از تشکلهای کارگری نظیر «کارگران کارخانجات تهران» با دارا بودن هزار عضو، به‌رغم اعلام پیروی از حزب مردم در امور سیاسی، به خاطر بعضی مصالح از عضویت در این حزب خودداری کردند.^{۲۵}

به‌رحال تشکلهای کارگری یادشده در چهارچوب ضوابط حزب مردم به تجدید و احیای فعالیت‌های صنفی خود همت گماردند. گسترش دامنه فعالیت‌های این گروه‌ها باعث شد که دست‌اندرکاران حزب مردم «سازمان کارگران حزب مردم» را تشکیل دهند و طرح و برنامه‌هایی برای حل مشکلات تشکلات کارگری نظیر: افزایش حقوق و مزایا، بیمه کارگران، کاهش ساعات کار، اخراج کارگران توسط کارفرمایان و... ارائه دهند. این فعالیت‌ها در جلساتی دنبال می‌شد که با مسئولیت محمد معتضد باهری و با شرکت دبیران سندیکاهای کارگری حزب در محل «خانه کارگر» برگزار می‌گردید.^{۲۶} ده‌ها مسائل و مشکلات سندیکاها در این جلسات بررسی می‌شد. در یک مورد صنف نانواپان به ریاست ارباب جلیل خانلو و با عضویت بیش



از هزار نفر از کارگران نانوايي‌ها، بعد از يپوستن به حزب مردم، از دست‌اندرکاران حزب در خصوص جلوگيري از تاسيس کارخانه نان‌پزي از طرف دولت در تهران، کمک خواست؛ زيرا اعضاي اين صنف معتقد بودند که با عملي شدن اين طرح دولت، «نانواها به روز سياه خواهند نشست». در مورد ديگري وقتي مسئولان حزب مردم به حمايت از اعتصاب چندروزه رانندگان تاکسي تهران در اوایل سال ۱۳۳۷ به منظور جلب عضویت آنها در حزب اقدام کردند به کارشکنی در امور دولت متهم شدند و بناچار عقب‌نشینی نمودند.

البته علاوه بر تشکلهای کارگري، بعضی گروه‌های سياسي نظیر: جمعیت آزادی به ديبرکلی حسن ارستجانی، گروه رام، جمعیت برداران متفق، جمعیت گاو‌دارها و... همچنین بعضی انجمن‌های محلی از جمله: شورای محلی کوی افسریه، انجمن محلی جوادیه و... نیز به حزب مردم يپوستند. در کردستان نیز عده‌ای از فعالان سياسي کرد، با عضویت در اين حزب و در پوشش جلسات حزبی نظريات و برنامه‌های قوم‌گرایي موردنظر خود را اشاعه دادند.^{۲۵}

درباره رابطه روحانیان دولتی با حزب مردم نیز باید خاطر نشان کرد که روحانیان متنفذ تهران با این حزب میانه خوبی نداشتند،^{۲۶} گویا گرایش‌های چپي حزب عامل این مسأله بود.

بدین ترتیب اسدالله علم، پس از اقدام تاریخی خود در تاسیس و تثبیت سازمان‌های حزب مردم و کمیسیون‌های مربوط به آن،^{۲۷} به دنبال شکست این حزب در انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی (۱۳۳۹)، به‌ویژه اتهام وارد شده به آن در خصوص تبانی با حزب حاکم ملیون که به لغو انتخابات منجر گردید، از ديبرکلی حزب استعفا کرد؛ زیرا او از نیل به آرزوی خود، یعنی کسب پست نخست‌وزیری، ناکام ماند. وی بعداً نیز در مواجهه با محدودیت‌های دوره نخست‌وزیری علی‌امینی (۱۳۴۰ — ۱۳۴۱) به ناچار خود را از امور کنار کشید تا در فرصتی دیگر برای اجرای مأموریتی بزرگ‌تر (اجرای اصول شش‌گانه انقلاب سفید شاه و ملت) این پست را تصاحب کند. البته به‌رغم کناره‌گیری او از حزب مردم، وی همچنان حامی مهم این حزب در مقاطع بعدی بود، اما کناره‌گیری او نتیجه‌ای ناخوشایند برای جناح چپ حزب داشت؛ زیرا این جناح حامی اصلی خود را از دست داد. جناح چپ در دوره ديبرکلی علم به‌تدریج بر تمام سازمان‌های حزب سیطره یافته بود. آنان به‌ویژه بعد از استعفای دو رهبر جناح راست، یعنی جمشید اعلم^{۲۸} و علی‌اکبر یینا، از عضویت حزب مردم در آبان سال ۱۳۳۸، موفق شدند اکثر مناصب عمده حزبی را تصاحب کنند، اما با استعفای علم، دو رهبر جناح چپ، یعنی محمد معتضد باهري^{۲۹} و رسول پرویزی، نیز به‌ناچار از این حزب کناره‌گیری کردند.

درکل ديبرکلی علم بر حزب مردم، دوره‌ای بالنده و شکوفا برای این حزب محسوب می‌شد؛ زیرا ساختار درونی حزب در این دوره تقویت و تثبیت گردید. همین ساختار با مختصر تغییراتی چهارده سال بعد نیز دوام

یک‌سال دیگر (۱۳۵۱ — ۱۳۵۲) مجدداً ديبرکل این حزب شد.

از رویدادهای عمده دوران یک دهه ديبرکلی عدل بر حزب مردم می‌توان به برگزاری دوبار کنگره حزب به ترتیب در تاریخ‌های ۱۳۴۰/۱۲/۲۰ و ۱۳۴۴/۱۲/۴ اشاره کرد. در این دوره همچنین بعضی از سمینارها و کنفرانس‌های حزبی از جمله «سمینار بررسی امور روستایی» در ۱۳۴۶/۲/۱۲ برگزار گردید. علاوه بر موارد فوق، حضور و رقابت با حزب رقیب در تمام انتخابات مجلس و شوراها (انجمن‌های شهر و روستا) و شرکت در مراسم مختلف از دیگر فعالیت‌های حزب است.

نکته در خور تأمل در فعالیت‌های این دوره حزب، دنباله‌روی از سیاست‌های دولت بود. در واقع به همان میزان که حزب به ضعف قدرت و مدیریت دچار می‌شد، توانایی‌اش در موضع‌گیری علیه دولت و حزب حاکم اکثریت کاهش می‌یافت. شعار «حفظ اتحاد ملی و یکپارچگی ملت» دستاویزی بود که بارها سران حزب با توسل به آن، همسو با حزب اکثریت ایران نوین (۱۳۴۳ — ۱۳۵۲) عمل می‌کردند. در این دوران نیز بار دیگر رقابت‌های حزبی اقلیت و اکثریت بر این دو حزب سایه افکند. هسته اولیه حزب ایران نوین «کانون مترقی» حسنعلی منصور بود. منصور با تصدی پست نخست‌وزیری (۱۳۴۲ — ۱۳۴۳) به دستور شاه، به منظور تداوم نظام دو حزبی، با همکاری روشنفکران و تحصیل‌کردگان عضو کانون، حزب ایران نوین را در مقام حزب حاکم اکثریت تاسیس کرد. این حزب به عنوان دومین حزب اکثریت — بعد از حزب ملیون — به مدت یک دهه با حزب مردم به رقابت برخاست.

یکی از رویدادهای مهم مربوط به حزب مردم در این دوره، شکست جنجالی آن در انتخابات دوره بیست‌ودوم مجلس شورای ملی و سنا در سال ۱۳۴۶ بود. این شکست و در پی آن ناکامی مجدد حزب در انتخابات انجمن‌های شهر در سال بعد به تشدید اختلافات درون حزبی و در نهایت استعفای دسته‌جمعی

آورد تا اینکه بعد از علم، حزب با بحران‌های متعددی مواجه شد، ولی تحکیم ساختاری آن، حزب را از این بحران‌ها، از جمله دوره نخست‌وزیری علی‌امینی نجات داد. امینی، که سیاست انحلال دو مجلس را برای اصلاح قانون انتخابات در پیش گرفت، نسبت به احزابی نظیر حزب مردم، نظر خوشایندی نداشت. از این‌رو به سرعت در این دوره شعبات حزب تعطیل گردید. یکی از گزارش‌های ساواک حاکی است که فقط ۲۸ نفر از اعضای وقادار حزب با عزمی راسخ، فعالیت‌های حزبی را تداوم بخشیدند^{۳۰} و موفق شدند حزب را از این مرحله بحرانی نجات دهند. این درحالی است که در پایان دوره ديبرکلی علم بر حزب مردم فقط در تهران تعداد هفت‌هزار نفر آنکت حزبی را پر کرده و عضو رسمی حزب شده بودند و این تعداد در شهرستان‌ها به شصت‌هزار نفر می‌رسید.^{۳۱}

۲ — دوره تزلزل: این دوره، که از شهریور ۱۳۳۹ تا اردیبهشت ۱۳۵۰ با ديبرکلی پرفسور یحیی عدل^{۳۲} طول کشید، دوره‌ای متزلزل در سیر فعالیت‌های حزب مردم محسوب می‌شود. عدل، به‌رغم اینکه از جریانات سياسي به دور بود و قاطعیت لازم را برای ديبرکلی حزب نداشت، به دلیل نزدیکی و اعتماد شاه به او، از یک‌سو، و روحیه محافظه‌کامی و در نتیجه پذیرش عمومی از طرف همه جناح‌های درونی حزب مردم، از سوی دیگر، به این سمت انتخاب شد. به تعبیر یکی از نویسندگان، «پروفیسور عدل از تنها چیزی که سررشته نداشت، سیاست بود... . شاه پروفیسور عدل را برای خالی نبودن عریضه به ديبرکلی حزب مردم انتخاب کرد تا ظاهراً حزب‌بازی در قالب حزب اقلیت و اکثریت حفظ شود».^{۳۳}

عدل علاوه بر تصدی ديبرکلی حزب مردم در دهه ۱۳۴۰، سال‌های بعد در دوره ديبرکلی علینقی کنی (۱۳۵۰ — ۱۳۵۱) نیز عنوان تشریفاتی ریاست کل حزب را به عهده گرفت و بعد از عزل کنی نیز به مدت

بعضی از اعضای کمیته‌های حزب در شهرستان‌ها منجر گردید. کاندیداهای شکست‌خورده، علت آن را ضعف عملکرد حزب و سازشکاری پشت پرده مسئولان آن با حزب اکثریت ایران نوین در تهران و بی‌توجهی به موقعیت حزب در شهرستان‌ها می‌دانستند. هرچند دست‌اندرکاران حزب در مرکز سعی کردند از خود رفع اتهام کنند، این اختلافات باعث شد که گروهی دیگر از همین ناراضیان «جناح پیشرو حزب مردم» را به رهبری سید محمود سجادی (عضو شورای عالی حزب) تشکیل دهند و ضمن صدور اعلامیه‌هایی، علیه عده‌ای از مقامات حزب مردم افشاگری نمایند.^{۳۳} این گروه پیشنهاد کردند که دکتر محمد معتضد باهبری به جای یحیی عدل دبیرکلی حزب را به عهده بگیرد. در همین خصوص شش نفر دیگر از اعضای مؤثر حزب به رهبری هلاکو رامبد^{۳۴} (رئیس فراکسیون پارلمانی حزب در مجلس شورای ملی) در طی جلسه‌ای محرمانه به نتیجه‌ای مشابه، یعنی ضعف مدیریت عدل، رسیدند و خاطر نشان کردند: «پروفسور عدل چون مرد سیاسی نیست قادر به رهبری حزب نمی‌باشد.»^{۳۵} عدل نیز در پاسخ با صداقت اعلام کرد: «این حزب را به اجبار گردن من گذاشته‌اند.»^{۳۶}

به دنبال این بحران، شورای عالی حزب (بالاترین مرجع) پیشنهاداتی مبنی بر ترمیم وضعیت حزب ارائه نمود؛ از جمله به دبیرکل این حق را داد که پانزده نفر برای عضویت در کمیته مرکزی حزب - که اعضای سابق آن در پی شکست‌های انتخاباتی استعفا کرده بودند - و همچنین دو معاون به جای یک قائم‌مقام انتخاب کند.^{۳۷} البته پیشنهاد اخیر به علت تفکیک نکردن وظایف و اختیارات دو معاون به اختلافی دامنه‌دار میان معاونان عدل، یعنی رامبد و کاظم جفروودی (رئیس فراکسیون پارلمانی حزب در مجلس سنا) انجامید.

در یکی از بولتن‌های ساواک که در تاریخ ۱۳۴۹/۱۰/۲ گزارش شده علل ناکامی‌های حزب را چنین برشمرده شده است: فقدان رهبری، دلسردی اعضای حزب به دلیل سیطره تعدادی افراد خاص بر حزب، ایجاد محدودیت از طرف حزب اکثریت حاکم، ضعف مالی، مداخله دولت در انتخابات، فقدان ایدئولوژی، گرایش پیدا نکردن روشنفکران به حزب، ضعف مدیریتی و سازمان‌دهی و بالاخره وضعیت خاص جامعه ایران از لحاظ بی‌اعتمادی به احزاب.^{۳۸}

بدین ترتیب وضعیت حزب روزبه‌روز بحرانی‌تر شد. در این وضعیت مقامات حزبی تصمیم گرفتند برخلاف چارت سازمانی حزب، دفتر جدیدی تحت عنوان «دفتر سیاسی» برای حل معضلات درون حزبی تأسیس نمایند. برای این دفتر آیین‌نامه‌ای نیز تدوین نمودند. هنگامی که در یکی از جلسات حزبی، عدل مواخذه شد که چطور این دفتر غیرقانونی تشکیل شده است، او پاسخ داد: «راجع به دفتر سیاسی نیایستی صحبت شود. چون شخص شاهنشاه آریامهر خواسته‌اند که دفتر سیاسی در حزب مردم به‌وجود آید.»^{۳۹}

همان‌طور که پیش از این نیز خاطر نشان گردید،

یکی از برنامه‌های مهم حزب در این سال‌ها، برگزاری یا شرکت در مراسم ویژه بود. این مراسم اغلب درخصوص بزرگداشت سالروز وقایع عمده مرتبط با سلسله پهلوی و مواردی از این قبیل برپا می‌شد. در بعضی موارد رقابت با حزب اکثریت حاکم برای برگزاری چنین مراسم‌هایی تحت‌الشعاع حوزه مراسم قرار می‌گرفت. در یکی از این مراسمها مشاجره سختی میان عطاءالله خسروانی (دبیرکل وقت حزب ایران نوین) با محسن موقر (سردبیر ارکان حزب مردم) برای تقدم در نصب طاق نصرت یکی از این دو حزب در میدان ششم بهمن به مناسبت بزرگداشت سالروز فریاد ۶ بهمن ۱۳۴۱ در گرفت.^{۴۰}

به‌رحال عمده مراسم‌های مذکور به شرح ذیل است: ۱۴ مرداد ۱۳۸۵، جشن سالروز مشروطیت، ۱۷ دی ۱۳۱۴، جشن سالروز اعطای آزادی به زنان و کشف حجاب توسط رضاشاه، ۱۵ بهمن ۱۳۲۸، سالروز ازدواج محمدرضاشاه با فرح دیبا، ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، مراسم جشن قیام ملی؛ علیه دولت دکتر محمد مصدق، ۴ آبان ۱۳۳۹، جشن تولد رضا پهلوی (ولیعهد)، ۴ آبان ۱۳۴۶، مراسم جشن تاجگذاری شهبانو و ولیعهد و...

البته به این لیست می‌توان موارد متعدد دیگری نظیر جشن‌های وسیع و همگانی دوهزاروپانصدمین سال شاهنشاهی در سال ۱۳۵۰ و همچنین مراسم‌های استقبال از شاه در مراجعت از سفرها و... را نیز افزود. در واقع بخش عمده بودجه حزب مردم برای این مراسمها هزینه می‌شد. هرچند بخش زیادی از درآمدهای حزب با پرداخت‌های حق عضویت اعضا تأمین می‌گردید، کمک‌های ویژه افراد متمکن نظیر اسدالله علم نیز در تأمین بودجه حزب مؤثر بود.

در یکی از گزارش‌های ساواک، بودجه حزب در سال ۱۳۴۵ بالغ بر ۱۲۶/۰۰۰ ریال برآورد گردیده که برای پرداخت‌های جاری از قبیل: حقوق کارمندان حزب، نشریات و امور خدماتی، برگزاری مراسم‌های جشن و... هزینه شده است. در همین گزارش بودجه سال ۱۳۴۶ مبلغ ۲/۹۸۰/۰۰۰ ریال پیش‌بینی گردیده که این افزایش از یکسو برای برگزاری مراسم جشن تاجگذاری ۴ آبان آن سال و از سوی دیگر به دلیل افزایش شعبات حزب در سرتاسر کشور ذکر شده است.^{۴۱}

البته در سال‌های بعد این حزب نیز در سطح گسترده‌ای از کمک‌های شاهانه بهره‌مند شد. در یکی از اسناد آمده است: از طرف شاه: «لوازمی به دولت شرف صدور یافت که به حزب مردم کمک [مالی] شود و دو فقره کمک‌هایی که به عمل آمده اکنون محل [مکان] وسیع و آبرومندی [برای فعالیت‌های حزب] ماهیانه ۱۲۰/۰۰۰ ریال اجاره گردیده است.»^{۴۲} در سند دیگری که جنبه افشاگری علیه حزب دارد خاطر نشان گردیده است: «در حال حاضر [اسفند ۱۳۵۲] دولت فقط ماهیانه پانزده میلیون تومان [ریال] به حزب مردم پول می‌دهد و مقامات به عامری [دبیرکل وقت حزب] اطلاع داده‌اند که اول سال ۱۳۵۳ دولت فقط ماهیانه نه

میلیون ریال به حزب پرداخت خواهد کرد.»^{۴۳}

۳- دوره ضعف و انحلال: عدل در تمام دوران دبیرکلی خود، بارها تقاضای استعفا کرده بود، اما شاه او را برای این پست مناسب تشخیص می‌داد و هر بار با استعفا او مخالفت می‌ورزید. از این‌رو پر بیراه نبود که از همان سال‌های نخست تصدی این مقام، تقاضای استعفا نماید.^{۴۴} به‌رحال شاه بعد از حدود یک دهه بالاخره در اواخر سال ۱۳۵۰ با استعفا عدل موافقت کرد و به این ترتیب دوره دوم حیات حزب به پایان رسید و دوره‌های جنجالی با دبیرکلی علینقی کنی^{۴۵} شروع شد. خود عدل کنی را در اردیبهشت ۱۳۵۰ برای دبیرکلی حزب به شورای عالی آن معرفی نمود که با تأیید او کنی به طور رسمی از ۲۸ اردیبهشت آن سال فعالیت خود را آغاز کرد. اما از آنجاکه مقامات عالی‌نظام حضور عدل را در حزب به مصلحت می‌دانستند، برخلاف اساننامه، او را به سمت تشریفاتی ریاست کل حزب منصوب کردند تا از انحراف احتمالی حزب از چهارچوب برنامه‌های رسمی جلوگیری نماید.

تمایز عمده دوره سوم با دوره قبل در انتقادات بی‌پروای حزب اقلیت مردم علیه حزب اکثریت حاکم بود. کمیت و شدت انتقادات در این دوره به حدی افزایش یافت که عملاً هیأت حاکمه بارها با توسل به ترفندهایی درصد برآمد حزب را کنترل و حتی تضعیف نماید، به‌گونه‌ای که طی چهار سال فعالیت حزب در این دوره، دبیرکل‌های آن چهار بار عوض شدند.

سابقه کنی نشان می‌دهد که او از مؤسسان و فعالان حزب مردم از همان دوره اول بود، از این‌رو او نیز از همراهان و یاران باسابقه علم محسوب می‌شد^{۴۶} و از همین طریق به سرعت پلکان ترقی را طی نمود، و گویا تصدی دبیرکلی حزب از سوی او نیز با اعمال نفوذ علم میسر شد. انتخاب کنی به عنوان دبیرکل با حاشیه‌هایی همراه بود؛ زیرا طبق اساننامه حزب، انتخاب دبیرکل می‌بایست از سوی شورای عالی حزب (بالاترین مرجع حزب مردم) و از میان یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب انجام می‌پذیرفت، اما کنی، بعد از تصدی دبیرکلی، به عضویت شورا و کمیته یادشده درآمد. همین انحراف غیرقانونی، از همان اوان دبیرکلی او، زمینه مخالفت عده‌ای از اعضای مؤثر حزب با کنی را فراهم آورد؛ از جمله دو معاون دبیرکل، یعنی هلاکو رامبد و کاظم جفروودی، در اعتراض به این امر از سمت خود استعفا کردند.

با این احوال دوره کنی با تحول و جنب‌وجوش بسیاری در حزب مردم همراه بود. حضور وی به یک دهه رکود حزب در دوره عدل پایان داد. سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های وی در اوایل دبیرکلی‌اش، بسیاری از افراد فعال ولی منزوی حزب را به عرصه فعالیت‌های حزبی کشاند. این امر محبوبیت کنی را در حزب مردم به دنبال داشت. از یکسو بی‌پروایی او و توانایی‌اش در جلب افکار عمومی و از سوی دیگر شرایط اجتماعی جامعه وقت ایران، زمینه و بهانه لازم را ایجاد کرد تا

به هر بهانه‌ای علیه دولت و حزب حاکم تبلیغ نماید و اوضاع اجتماعی را نشانه بی‌کفایتی دولتمردان قلمداد کند. شدت یافتن این انتقادات، ناخرسندی شاه از صراحت او را به دنبال داشت که همین امر سبب استعفای او بعد از چهارده ماه دبیرکلی حزب گردید.^{۳۸} رفتن کنی همچون آمدنش با شایعات فراوانی همراه شد. عده‌ای صراحت زبان او، یعنی سازش‌ناپذیری‌اش، و افرادی نیز مداخلات بیرونی را عامل استعفای او اعلام کردند.^{۳۹} البته اسناد دیگری حاکی است که شاه از سخنان کنی درباره فساد اداری، جو خفقان‌آمیز کشور، نارضایتی عمومی و رسالت دولت وقت برای تأمین منافع امریکا برآشفته بود.^{۴۰}

استعفای ناگهانی کنی بار دیگر بر ناکارآمدی احزاب دولتی و فرمایشی صحنه گذاشت. علم که کنی را تحت حمایت خود در حزب قرار داده بود، در خاطراتش نقل کرده است که شاه گاهی نیز به انتقادات کنی توجه می‌کرد. وی در خاطرات روز ۱۵ خرداد ۱۳۵۱ خود خاطرنشان ساخته است: «در شرفیابی کوتاه، گزارش شکایت دکتر کنی، دبیرکل حزب مردم، را تقدیم کردم، که مدعی است هرکس مقامی دولتی دارد، به محض پیوستن به حزب [مردم] از سمتش برکنار می‌شود؛ از جمله مدیر یک دبیرستان دولتی را نام برد. شاه خیلی ناراحت شد و بلافاصله به نخست‌وزیر تلفن زد که کنی در شکایتش محق بوده است. سابقاً شاه این‌گونه مسائل را با بی‌اعتنایی رد می‌کرد.»^{۴۱} اما هنگامی که دامنه این انتقادات شدت یافت، شاه تحمل خود را از دست داد؛ زیرا کنی پایش را از گلیم خود درازتر گذاشته و تخطی کرده بود.^{۴۲} از نظر زمانی عزل کنی در ایامی روی داد که او از مدت‌ها پیش در حال سفرهای تبلیغی به شهرهای مختلف کشور به منظور ترغیب اعضای حزب به شرکت در انتخابات انجمن‌های شوراهای بود. کنی در همه این سفرها با استقبال عمومی مواجه می‌شد. بسیاری از کمیته‌های حزبی شهرها، که در دوران طولانی رکود به سر می‌بردند، با آمدن کنی به تحرک تازه‌ای روی آوردند، و اعضا خود را برای شرکت در انتخابات و رقابت با حزب حاکم آماده کردند. در واقع او روزبه‌روز در میان اعضای رده‌پایین حزب محبوبیت می‌یافت. این شهرت برای دست‌اندرکاران محافظه‌کار حزب تحمل‌پذیر نبود. این گروه به سرعت دست به کار شدند و با تشکیل دو جناح به رهبری یحیی عدل و هلاکو رامید با یاری گروهی از مقامات سیاسی خارج از حزب،^{۴۳} علیه کنی موضع‌گیری کردند. آنان می‌خواستند مانع انحراف حزب از مأموریت محوله شوند و البته زمینه عزل کنی را نیز فراهم سازند.

چنین به نظر می‌رسد که امر غیرمنتظره‌ای رخ داده بود. برای اولین بار حزب مردم در جایگاه واقعی حزب اقلیت فعالیت می‌کرد. کنی در یکی از سخنرانی‌های خود بعد از انتقاداتی از دولت: «حزب حاکم را به صورت یک محیط کثیفی» ذکر کرده بود که همین امر ناراحتی هویدا، نخست‌وزیر وقت، را به دنبال داشت. هویدا نیز،

که قصد مقابله با او را داشت، گزارش این سخنرانی را به اطلاع شاه رسانده شاه نیز دستور برکناری کنی را صادر کرد.^{۴۴}

عزل کنی یکی از بحران‌های بزرگ حزب مردم را در طی پانزده سال فعالیت به دنبال داشت؛ زیرا به دنبال عزل او و اعمال نفوذ دست‌اندرکاران حزب به منظور معرفی اشخاص موردنظر خود برای نمایندگی انتخابات انجمن‌های شهر و در نتیجه سلب آزادی و ابتکار عمل کمیته‌های حزبی شهرستان‌ها، بسیاری از این کمیته‌ها، نظیر کمیته‌های حزب در اهواز، زاهدان، خرمشهر، فیروزآباد و... به طور دسته‌جمعی از حزب استعفا کردند و بعضی نیز دسته‌جمعی به حزب ایران نوین پیوستند. به دنبال این تحولات شایعاتی مبنی بر دبیرکلی اشخاصی نظیر: داریوش همایون، هلاکو رامید، مهدی سمیعی، محمد معتضد باهری، کاظم جفرودی، محمد مؤمنی، فضل‌الله صدر (دبیرکل وقت حزب ایرانیان)، در حزب مردم پخش شد، ولی در نهایت خود یحیی عدل از تاریخ ۳ مرداد ۱۳۵۱ مستقیماً اداره امور حزب را بر عهده گرفت، با این حال در عمل قدرت واقعی را به کاظم جفرودی و گروه او در حزب سپرد. این دوره، که قریب یک سال (تا ۶ تیر ۱۳۵۲) طول کشید، دوره‌ای آشفته برای حزب محسوب می‌شود؛ زیرا از نظر اعضا بازگشت مجدد عدل به مفهوم بازگشت رکود به حزب تلقی می‌شد و بار دیگر تعداد مراجعه‌کنندگان به حزب به حداقل تعداد نفرت خود رسید.^{۴۵} در این دوره نه تنها حزب از تداوم فعالیت‌های عادی بازماند، بلکه تاحدودی تشکل و سازمان‌دهی خود را از دست داد.

دوره یک‌ساله دبیرکلی مجدد عدل را می‌توان دوره فترت در سیر فعالیت‌های حزب مردم نامید. سلطه جناح محافظه‌کار بر حزب که در پی تأمین منافع شخصی خود بودند و تمایلی بر رنجاندن حزب حاکم اکثریت نداشتند، عامل این امر بود. این وضعیت فرصت مناسبی برای مقایسه دو مقطع فعالیت‌های حزبی در دوره کنی و عدل فراهم آورد و ناظران فعالیت‌های حزبی به عینه مشاهده کردند که مستقل نبودن حزب مردم، آن را از فعالیت در جایگاه اقلیت منتقد باز می‌دارد، به گونه‌ای که تداوم یک‌ساله دوره عدل نیز بار دیگر بلاتکلیفی اعضا را به دنبال آورد و حتی فلسفه موجودیت حزب را در نظام دموکراسی مورد نظر شاه زیر سؤال برد.

برای خروج از این وضعیت بار دیگر خود شاه دست به کار شد و در طی ملاقات اعضای مؤثر حزب مردم با وی، درصدد چاره‌جویی برآمد و خطاب به حاضران گفت: «حزب اقلیت باید مراقب کارهای قوه مجریه باشد تا احیاناً اگر عیبی بود، بگوید.»^{۴۶} این سخن آشکارا به مفهوم این بود که شاه به خروج حزب از رکود و تجدید فعالیت‌های حزبی تمایل دارد، از این رو بلافاصله بعد از این رهنمود، به پیشنهاد یحیی عدل، شورای عالی حزب مردم تشکیل شد و وی ناصر عامری^{۴۷} را به دبیرکلی حزب برگزید. اما این انتخاب نیز با جنجال همراه شد؛ زیرا سوابق فعالیت‌های حزبی عامری نشان می‌داد که وی در زمان اشتغال به کار در شهر کرمان

از یک‌سوی بی‌پروایی کنی و توانایی‌اش در جلب افکار عمومی و از سوی دیگر شرایط اجتماعی جامعه وقت ایران، زمینه و بهانه لازم را ایجاد کرد تا به هر بهانه‌ای علیه دولت و حزب حاکم تبلیغ نماید و اوضاع اجتماعی را نشانه بی‌کفایتی دولتمردان قلمداد کند

اسناد دیگری حاکی است که شاه از سخنان کنی درباره فساد اداری، جو خفقان‌آمیز کشور، نارضایتی عمومی و رسالت دولت وقت برای تأمین منافع امریکا برآشفته بود

به عضویت این حزب پذیرفته شد و سپس با طی سلسله مراتب حزبی به سمت قائم مقامی حزب در سال ۱۳۴۸ نایل گردید، اما یک سال بعد، از حزب مردم استعفا کرد و به حزب ایران نوین پیوست. تا اینکه با عزل کئی و آغاز دوره فترت حزب مردم — دوره دوم دبیرکلی عدل — مجدداً به حزب مردم روی آورد^{۵۴} و عدل او را برخلاف قواعد حزبی برای دبیرکلی حزب پیشنهاد نمود و شورای عالی حزب نیز او را تأیید کرد. از آنجاکه عامری نیز چون کئی عضو شورای عالی حزب مردم نبود، نمی توانست به عنوان دبیرکل انتخاب شود. عدول از این قاعده، یکی از بحران های طولانی حزبی را در آخرین سال های فعالیت حزب مردم به وجود آورد. در این زمان سه جناح در حزب فعالیت می کردند: یک جناح به رهبری هلاکو رامبد بود که نسبت به عمل غیرقانونی انتخاب عامری با اغماض رفتار کرد.

با سازمان دهی داخلی و تشکیل گروهی تحت عنوان «اصلاح طلبان حزب مردم» جلسات منظم حزبی در منازل گروه برپا، و علیه عامری و سایر دست اندرکاران مخالف حزبی خود افشاگری کردند. آنان انتخاب عامری را اقدامی تحمیلی از جانب دولت تلقی، و عامری را، با توجه به سابقش، به جاسوسی برای سازمان های امنیتی امریکا^{۵۵} و حزب حاکم ایران نوین متهم کردند و مدعی شدند کسی که سابقه عضویت در حزب رقیب را دارد، شایستگی دبیرکلی حزب مردم را نمی تواند داشته باشد و لذا به چاپ و نشر اعلامیه های متعدد در روزنامه های کشور علیه عامری دست زدند. عنوان و محتوای بعضی از این اعلامیه ها عبارت بود از: دبیرکل حزب مردم عضو حزب ایران نوین می باشد، اقلیت از اکثریت دستور می گیرد، حزب مردم شعبه ای از حزب ایران نوین می باشد، جامعه به سوی نظام تک حزبی



گروه دوم جناح طرفدار کاظم جفرودی بود که از همان آغاز با شدت تمام علیه عامری موضع گرفت. عامری نیز با اقدامی شتاب زده و با تشکیل دادگاه حزبی، حکم اخراج گروه جفرودی را از حزب صادر کرد. این عمل جنجال بزرگ و دامنه داری برای حزب به دنبال داشت،^{۵۶} به طوری که بسیاری از اعضای قدیمی در شهرستان ها از حزب کناره گیری کردند. واقعیت امر این بود که جفرودی از زمان رهبری فراکسیون حزب مردم در مجلس سنا، خود را مستحق دبیرکلی حزب می دانست. طرفداران او نیز، که اکثراً از اعضای قدیمی و منتقد حزب محسوب می شدند، عمده مقامات حزبی را اشغال کرده بودند. زمانی که با انتخاب عامری، این عده موقعیت حزبی خود را در خطر دیدند،

و... اعلامیه هایی با این مضامین نه تنها رسوایی بزرگی برای حزب اقلیت محسوب می شد، بلکه اصولاً ماهیت و رسالت نظام دو حزبی دولتی را زیر سؤال می برد. عامری در اوان انتخابش، محور برنامه های خود را تداوم اصلاحات ارضی، مبارزه با فساد، رفاه عمومی و جلب مردم به مشارکت سیاسی اعلام کرد.^{۵۷} او بعدها ناکامی اش از نیل به اهداف حزبی خود را، به دلیل دست بندی ها و اختلافات درون حزبی ذکر کرد:^{۵۸} هرچند از این نکته غافل بود که خود وی با اخراج گروه جفرودی، بانی و عامل تشدید این اختلافات گردید. البته ناگفته نماند که عامری نیز همان راه کئی را پیمود. او نیز به انتقاد شدید از دولت برخاست و در اولین موضع گیری های خود به مسائلی نظیر شهریّه

مدارس، انقلاب اداری و وضعیت دادگستری اعتراض کرد. این موضع گیری بلافاصله افکار عمومی را متوجه او ساخت. از این رو وی نیز به سرنوشت کئی دچار شد و در ۸ بهمن ۱۳۵۳ از دبیرکلی حزب مردم عزل گردید اما با این تفاوت که سرنوشت تلخی برای او در انتظار بود. عامری مدت کوتاهی بعد طی تصادفی در گیلان کشته شد. افکار عمومی دولت را به قتل وی متهم نمود. یکی از نویسندگان امریکایی در این باره نوشته است: «عامری محدودیت های انتقاد واقعی را تجربه کرد و در چند مورد از سیاست هایی انتقاد نمود که کاملاً به شاه مربوط می شدند، پاسخ شاه را می شد پیش بینی کرد. عامری از حزب اخراج شد و مدت کوتاهی پس از آن در یک تصادف اتومبیل به قتل رسید. مردم فکر می کردند که حادثه قتل عامری تصادف نبوده است.»^{۵۹} بعضی از نویسندگان داخلی نیز کشته شدن وی را «مرموز» تلقی کردند،^{۶۰} به طوری که این واقعه وحشتی در میان اعضای حزب مردم به وجود آورد و هیچ یک از فعالان حزبی، که تا این زمان برای تصدی دبیرکلی حزب سر و کله می شکستند، در آن زمان حاضر نبودند این سمت را بپذیرند، زیرا آن را برای آینده خود «نامطمئن» می دانستند.^{۶۱} بالاخره بعد از رایزنی ها و گفت و گوهای متعدد، شورای عالی حزب موفق شد در تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۵۳ محمد فضائی^{۶۲} را به دبیرکلی حزب منصوب نماید.

فضائی از اعضای با سابقه حزب مردم بود که طی سال ها سمت های مختلفی را در این حزب بر عهده داشت؛ از جمله عضویت هیأت حل اختلاف کارگر و کارفرما در این حزب بود. همچنین قبل از تصدی دبیرکلی حزب، رئیس شورای عالی آن در دوره عامری بود. از این رو فضائی به اوضاع داخلی حزب کاملاً واقف بود و از سرنوشت دو دبیرکل سابق (کئی و عامری) نیز آگاهی داشت؛ لذا از همان آغاز، برنامه کاری خود را تفاهم با حزب حاکم اکثریت اعلام کرد و خاطرنشان نمود: «چون هویدا نخست وزیر دوازده ساله مملکت است و نسبت به انتقاد شدید حساسیت دارد چه بهتر که با وی از طرف حزب مردم ایجاد حسن تفاهم نماید... چرا در روزنامه ها مطالب حاد عنوان گردد که هم به امر تحزب لطمه بزند و هم موجب کدورت نخست وزیر شود که به هر حال برای حزب اقلیت نتیجه مطلوبی ندارد و دلیل آن هم رویه دولت با دبیرکل های سابق (کئی و عامری) است.»^{۶۳} با این اعلام موضع، فضائی از دولت خواست که مشروط به ابقا در مقام دبیرکلی حزب مردم، از انتقاد علیه دولت هویدا و حزب اکثریت خودداری خواهد کرد. اما اعضای حزب نسبت به این موضع گیری عکس العمل نشان دادند و این رویکرد را «تبتانی فضائی با دولت جهت انحلال حزب مردم» دانستند.^{۶۴} گروه جفرودی (اصلاح طلبان حزب مردم)، که از مخالفان سرسخت عامری محسوب می شدند، در این دوره نیز با این ادعا که با توجه به سابقه فضائی در دولت دکتر محمد مصدق ۱۳۳۰ —

۱۳۳۲)، نمی‌توان به صداقت وی نسبت به شاه اطمینان حاصل کرد.^{۶۸} یا وی به مخالفت برخاستند. یکی از وقایع عمده دوره دبیرکلی فضائی، برگزاری کنگره چهارم حزب بود،^{۶۹} که شاه با رد درخواست ملاقات هیأت رئیسه کنگره مهر تأییدی بر پایان عمر حزب مردم زد.^{۷۰} بدین ترتیب این حزب بعد از قریب دو دهه فعالیت، همان‌طور که از سوی شاه تأسیس شده و رسمیت یافته بود، به دست او نیز منحل اعلام گشت و همراه سایر احزاب دولتی وقت، یعنی حزب ایران نوین (۱۳۳۳ - ۱۳۵۳) و حزب ایرانیان - به دبیرکلی فضل‌الله صدر - به بهای تشکیل حزب واحد رستاخیز ملت ایران منحل شد.

نتیجه:

حاصل سخن اینکه هرگونه تحلیل و ارزیابی حزب مردم باید با توجه به ماهیت وابسته آن به نظام باشد. سرنوشت دبیرکل‌هایی که راه انتقاد را در پیش گرفتند بر همگان فراموشی بودن حزب اقلیت را نمایان ساخت. انحلال دو حزب اکثریت و اقلیت نشان داد که هیأت حاکمه حتی توان و زحمت کنترل احزاب دولتی و وابسته را نیز ندارند.

بررسی سوابق اعضای سرشناس حزب نشان می‌دهد که بسیاری از این افراد حزب را برای کسب مناصب شغلی بالا می‌خواستند. عده‌ای از این افراد، که بعد از تحصیلات عالی در خارج، وارد کشور می‌شدند، راه ارتقا و پیشرفت خود را از طریق احزاب دولتی جستجو می‌کردند. همین‌طور، عضویت افراد متمکن و متنفذ شهرستان‌ها نیز برای کسب نمایندگی مجلس بود. همین افراد بودند که با پرداخت حق عضویت خود تداوم فعالیت دفاتر و کمیته‌های حزب در شهرستان‌ها را باعث می‌شدند.^{۷۱}

این نکته نیز در پایان گفتنی است که عنوان «اقلیت» برای حزب مردم از واقعیتی عینی، یعنی در اقلیت بودن در مقابل حزب اکثریت حاکم نشأت می‌گرفت؛ چنان که یکبار رقابت انتخاباتی دو حزب اقلیت و اکثریت در انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی چنان شدت گرفت که احتمال داده می‌شد حزب اقلیت (حزب مردم) در انتخابات پیروز شود، از همین‌رو حزب حاکم اکثریت (حزب ملیون) به تقلب وسیع در آرا دست زد و به‌رغم اعلام پیروزی این حزب، شاه ناچار به لغو نتایج انتخابات گردید. یکی از نویسندگان از این رقابت با عبارت جان گرفتن «روحیه آزادی که از زمان سقوط رژیم مصدق در ۱۹۵۳ م. از بین رفته بود» سخن گفته است.^{۷۲}

خود شاه نیز تعمد داشت که این حزب را در اقلیت نگه دارد، چنان که طبق گزارش ساواک، یکبار وقتی بعضی از اعضای منفرد مجلس شورای ملی از اسدالله علم تقاضای عضویت در فراکسیون پارلمانی حزب مردم را نمودند: «وی این موضوع را موکول به کسب اجازه از پیشگاه ملوکانه کرده و بالاخره پس از شرفیابی،

به نمایندگان مذکور پاسخ داد: متأسفانه در حال حاضر اعلیحضرت همایون شاهنشاه، ورود هیچ‌یک از نمایندگان منفرد به حزب مردم را صلاح نمی‌دانند و معتقدند در این صورت اقلیت به صورت اکثریت درآمده و وضع دولت اقبال را متزلزل خواهد کرد.»^{۷۳} این حزب موظف بود اقلیت باقی بماند و از این راه از دولت انتقاد کند و به تعبیر خود شاه «سر و صدا راه»^{۷۴} اندازد، اما اگر این سر و صدا از مرز خط قرمز فراتر می‌رفت، عامل آن به سرعت در نقطه خفه می‌شد. شاه بعضاً در مقام پاسخ به این وضعیت به تناقض‌گویی دچار می‌گردید و مدعی می‌شد: «مخالفانی که نیت سازندگی دارند تشویق می‌کنم... اما نکته جالب این است که در کشور ما امری برای مخالفت وجود ندارد.»^{۷۵}

به این ترتیب شاه درحالی که در اواسط دهه ۱۳۳۰ از لزوم حضور دو حزب در صحنه سیاسی کشور سخن می‌گفت،^{۷۶} و حتی در کتاب «ماموریت برای وطنم» خود رژیم‌های تک‌حزبی را «فاشیستی» نامیده بود،^{۷۷} به یکباره در سال ۱۳۵۳ تغییر عقیده داد و از اهمیت تأسیس حزب واحد رستاخیز ملت ایران سخن به میان آورد؛ زیرا حزب اقلیت مردم نتوانسته بود نقش خود را بازی کند «و برای طبقه ناراضی مملکت در مقابل تحریکات و تبلیغات بیگانگان تبدیل به ملجأ و پناهگاهی» شده بود.^{۷۸} درحالی که قرار بود هر دو حزب رسالت واحدی را بر عهده بگیرند و فقط نقش اقلیت و اکثریت را بازی می‌کردند. به تعبیر یکی از روزنامه‌های انگلیس، «در ایران دو حزب داریم، حزب بله قربان، حزب البته قربان.»^{۷۹}

پی‌نوشت‌ها

- * کارشناس ارشد علوم سیاسی.
- ۱- پیتر آوری، تاریخ معاصر ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۷۲
- ۲- نصرت‌الله کاسمی در سال ۱۳۸۸ ش. در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در علوم طبیعی گذراند، سپس وارد دانشکده پزشکی شد و در ۱۳۱۴ دکتری گرفت. هم‌زمان در موضوعات ادبی و تاریخی و حتی فلسفه مطالعه نمود و حتی از محضر استادانی چون خندق‌آبادی و شیخ مهدی نوری بهره جست و از این طریق به انجمن‌های ادبی و از جمله فرهنگستان راه یافت. او از سال ۱۳۱۷ به تدریس در دانشکده دندانپزشکی روی آورد و سال‌های بعد سرپرستی و امور فنی دانشکده‌های پزشکی، داروسازی و دندانپزشکی را به عهده گرفت. در مجلس مؤسسان سوم از مازندران و در دوره شانزدهم از ساری به مجلس شورای ملی راه یافت. از سال ۱۳۲۶ به دبیرکلی سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی منصوب شد. در دولت اقبال وزیر مشاور و دبیرکل حزب ملیون گردید. اغلب میتینگ‌های حزبی را او با سخنرانی‌های پرشور اداره می‌کرد. بعد از انحلال حزب مذکور به کار سابق خود در سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی برگشت.
- ۳- محمود تربتی سنجابی، قربانیان باور و احزاب سیاسی ایران، تهران، آسیا، ۱۳۷۵، ص ۲۹۵

- ۴- جلال‌الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱، صص ۵۸۷ - ۵۸۶
- ۵- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازبایی پرونده ۱۵۵، ص ۲۱
- ۶- منوچهر اقبال، فرزند میرزا ابوتراب مقبل‌السلطنه خراسانی، در سال ۱۳۸۸ ش. در مشهد به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در آن شهر گذراند، سپس وارد مدرسه دارالفنون در تهران شد و دیپلم گرفت. در ۱۳۰۶ به فرانسه رفت و بعد از پایان تحصیلات پزشکی در سال ۱۳۱۲ به کشور برگشت. مدتی بعد از اشتغال به پزشکی به یاری برادرش - علی اقبال - که نماینده مجلس و از یاران احمد قوام بود، در ۱۳۲۱ به معاونت وزارت بهداری رسید. در کابینه ساعد نیز چندماهی به کفالت همین وزارتخانه نایل آمد. در کابینه انتظامی قوام، وزیر پست و تلگراف شد. در کابینه هژبر، وزیر فرهنگ و مجدداً در کابینه ساعد به ترتیب وزیر بهداری، کشور و راه گردید. در دولت رزم‌آرا به استانداری آذربایجان و ریاست دانشگاه تبریز گمارده شد تا اینکه در دولت مصدق از مشاغل دولتی کنار گذاشته شد. در سال ۱۳۳۲ به ستاوری و سپس به ریاست دانشگاه تهران منصوب شد. در ۱۳۳۴ علاوه بر ریاست دانشگاه تهران، به وزارت دربار منصوب گردید که از آن زمان درصدد کسب نخست‌وزیری برآمد. دوران چهارساله نخست‌وزیری او طولانی‌ترین دولت بعد از شهریور ۱۳۲۰ محسوب می‌شد که شاه در واکنش به بحران سال ۱۳۳۹ (ابطال انتخابات مجلس) او را قربانی کرد، بعد از آن در انتخابات مجدد دوره بیستم مجلس از تهران به وکالت رسید، ولی در دولت امینی مورد تعقیب قرار گرفت که ناچار کشور را ترک کرد. پس از سقوط امینی، در پاریس به عنوان سفیر ایران در یونسکو انتخاب شد تا اینکه در آن ۱۳۴۲ به سمت مدیرعامل و ریاست هیأت‌مدیره شرکت ملی نفت ایران منصوب گردید و تا زمان فوت در ۱۳۵۶ در همین سمت باقی ماند.
- ۷- امیر اسدالله علم در سال ۱۳۹۰ ش. به دنیا آمد. پدر وی امیر محمد ابراهیم‌خان علم شوکت‌الملک، مالک صدها پارچه آبادی در منطقه قائنات و بیرجند بود. این خاندان در شرق ایران نفوذ فوق‌العاده‌ای داشتند و با تشکیل دولت مدرن پهلوی، در همراهی با رضاشاه، نفوذ خود را حفظ کردند. از این‌رو اسدالله علم نیز تحت این حمایت‌ها به سرعت پلکان ترقی را طی کرد و در دوره محمدرضاشاه، نزدیک‌ترین فرد به او محسوب می‌شد. علم در طرح و اجرای انقلاب سفید سهم بسزایی داشت. سمت‌های عمده او عبارت بودند از: نخست‌وزیری وزارت کشور، استاندار، ریاست دانشگاه، نماینده مجلس، دبیرکل حزب مردم، وزارت دربار.
- ۸- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازبایی پرونده ۱۵۸، صص ۹۶-۹۵
- ۹- همان، شماره بازبایی پرونده ۱۵۷، ص ۴
- ۱۰- علی بهزادی، شبه‌خاطرات، تهران، زرین، ۱۳۷۵، صص ۱۴۷ و ۱۴۵
- ۱۱- آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازبایی پرونده ۱۵۲، ص ۱۴؛ همچنین شماره بازبایی پرونده ۱۶۸، ص ۱۸۴
- ۱۲- همان، شماره بازبایی پرونده ۱۵۸، صص ۲۵۱ - ۲۳۷
- ۱۳- همان، صص ۲۳۰ - ۲۲۶
- ۱۴- خاطرات ارتشید سابق حسین فردوست (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی)، گردآورنده مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های

سیاسی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۹، ص ۲۵۷

۱۵- آرشو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازایی پرونده ۱۴۰، ص ۳۶

۱۶- همان، شماره بازایی پرونده ۱۵۶، ص ۱۴۱

۱۷- همان، شماره بازایی پرونده ۱۳۶، ص ۳۸

۱۸- همان، شماره بازایی پرونده ۱۴۳، ص ۴۸۲

۱۹- همان، شماره بازایی پرونده ۱۵۱، ص ۱۰۲

۲۰- همان، ص ۱۵۹

۲۱- همان، شماره بازایی پرونده ۱۵۶، ص ۱۶

۲۲- همان، ص ۸۱

۲۳- همان، شماره بازایی پرونده ۱۲۵، ص ۳۴

۲۴- همان، شماره بازایی پرونده ۱۵۶، ص ۱۲۶

۲۵- همان، شماره بازایی پرونده ۱۵۰، ص ۱۹

۲۶- همان، شماره بازایی پرونده ۱۵۶، ص ۲۸

۲۷- همان، شماره بازایی پرونده ۱۳۵، ص ۲۴

۲۸- جمشید اعلم در ۱۲۸۴.ش در شهروان ترکیه متولد شد. پدرش مکرم السلطان مقام ژنرال کنسول را به عهده داشت. وی تحصیلات ابتدایی را در مدرسه علمیه تهران و قسمتی از دوره متوسطه را در دبیرستان دارالفنون سپری کرد و سپس برای ادامه تحصیل عازم فرانسه شد و در شهر لیون در رشته پزشکی ادامه تحصیل داد و موفق به اخذ تخصص در رشته گوش و حلق و بینی شد. پس از بازگشت به ایران به طبابت مشغول شد تا اینکه در سال ۱۳۲۶ با انجام دادن عمل جراحی موفقیتی همراه پرفسور لومتر بر روی محمدرضاشاه، به عنوان پزشک مخصوص برگزیده شد و از این زمان با دربار رابطه نزدیکی یافت. وی سناتور دوره‌های چهارم تا هفتم مجلس سنا شد. در انتخابات دوره نوزدهم مجلس (بهار ۱۳۳۵) از قزوین به نمایندگی مجلس شورای ملی برگزیده شد. در تصویب قانون کابینتولاسیون سهم بسزایی داشت بالاخره با پیروزی انقلاب دستگیر و در مهر ۱۳۵۸ اعدام گردید.

۲۹- محمد معتضد باهری، در خانواده‌های شیرازی متولد شد، تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شیراز گذراند، سپس در رشته حقوق قضائی تحصیلاتش را در دانشگاه تهران ادامه داد. وی برای اخذ دکترا عازم فرانسه شد و از دانشگاه پاریس دکترا دولتی حقوق گرفت. بعد از مراجعت به فعالیت‌های حقوقی و قضایی مشغول شد و سپس در دانشگاه تهران به تدریس روی آورد. در تمام این دوران فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی نیز انجام می‌داد و پس از مدتی به عضویت در حزب توده درآمد بعد از کودتای ۲۸ مرداد و تأسیس حزب مردم، که علم درصدد برآمد اعضای حزب توده را به حزب خودش جذب کند، باهری از این درخواست استقبال کرد و از این طریق به سرعت پلکان ترقی را طی نمود. در آغاز رهبری جناح چپ حزب مردم را به عهده گرفت و بعدها در کابینه علم، معاون نخست‌وزیر شد. بعد از انحلال حزب مردم و تأسیس حزب واحد رستاخیز نیز به دبیرکل این حزب نایل آمد.

۳۰- آرشو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازایی پرونده ۱۵۴، ص ۴۰

۳۱- همان، شماره بازایی پرونده ۱۵۲، ص ۱۰۰

۳۲- یحیی عدل در ۱۲۸۷ در تهران متولد شد، تحصیلات ابتدایی را در ایران و متوسطه را در فرانسه گذراند، سپس وارد دانشکده پزشکی پاریس شد و دکترا گرفت. در ۱۳۱۷ دیپلم جراحی را اخذ کرد و به عضویت مجمع کالبدشناسی

پاریس درآمد در ۱۳۱۸ به ایران برگشت و بعد از مدتی در دانشکده پزشکی به عنوان استاد جراحی عمومی و همچنین رئیس بیمارستان ابن‌سینا مشغول به کار شد. او از دوستان نزدیک علم بود که از همین طریق پلکان ترقی را طی کرد و در دوره‌های دوم تا هفتم مجلس سنا (به جز دوره چهارم) به عنوان نماینده مردم تهران در مجلس سنا حضور یافت. وی از محارم نزدیک و همچنین پزشک مخصوص شاه محسوب می‌شد.

۳۳- احمدعلی مسعود انصاری، پس از سقوط، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۱، ص ۵۵

۳۴- آرشو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازایی پرونده ۱۶۲، صص ۱۶۵ - ۱۵۱

۳۵- هلاکو رامبد در ۱۲۹۸ در طوالش در خانواده عمیدالسلطنه سردار اسعد طالش متولد شد. بعد از طی تحصیلات عالی، ریاست شرکت آیتالیا را به عهده گرفت. در دوره هیجدهم مجلس شورای ملی به مجلس راه یافت. از ابتدای دولت منصور، به رهبری گروه و فراقسیون اقلیت حزب مردم در مجلس انتخاب شد. بعد از تأسیس حزب رستاخیز، نیز به عضویت این حزب درآمد. در سال ۱۳۵۶ در کابینه آموزگار به سمت سخنگویی دولت تعیین شد، سپس به مقام وزیر مشاور در امور پارلمانی نایل گردید. با پیروزی انقلاب از کشور خارج و در سال ۱۳۶۶ به ریاست دفتر رضا پهلوی در امریکا برگزیده شد.

۳۶- آرشو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازایی پرونده ۱۶۲، صص ۸۲ - ۸۱

۳۷- همان، شماره بازایی پرونده ۱۵۴، ص ۱۱

۳۸- همان، شماره بازایی پرونده ۱۶۲، صص ۲۴۷ - ۲۴۶

۳۹- همان، صص ۲۷۸ - ۲۷۲

۴۰- همان، شماره بازایی پرونده ۱۶۶، ص ۸۶

۴۱- همان، شماره بازایی پرونده ۱۶۸، ص ۵۹

۴۲- همان، شماره بازایی پرونده ۱۴۵، صص ۲۰۴ - ۲۰۳

۴۳- همان، شماره بازایی پرونده ۱۶۸، ص ۲۴۰

۴۴- همان، شماره بازایی پرونده ۱۶۲، صص ۳۱۲ - ۳۱۱

۴۵- همان، شماره بازایی پرونده ۱۶۸، ص ۱۱

۴۶- کنی در سال ۱۳۰۵ در تهران متولد شد. پس از گذراندن دوره مقدماتی و متوسطه در ایران، عازم اوپا گردید و تحصیلات خود را در رشته حقوق و علوم سیاسی در سوئیس و انگلستان به پایان رساند. سپس به کشور بازگشت و به کار قضاوت مشغول شد. در زمان نخست‌وزیری علم، مدتی معاون نخست‌وزیر بود و پس از آن سرپرست دانشگاه پهلوی شد. او بعدها همچنین به عضویت کابینه جعفر شریف‌امامی در سال ۱۳۵۷ درآمد و بالاخره مدیریت عامل بنیاد فرهنگی رضا پهلوی را نیز به عهده گرفت.

۴۷- آرشو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازایی پرونده ۱۵۴، ص ۴۲

۴۸- همان، شماره بازایی پرونده ۱۶۶، ص ۴۰

۴۹- همان، صص ۴۸ - ۴۷

۵۰- همان، صص ۶۵ و ۵۸

۵۱- اسدالله علم، گفتگوهای من با شاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ص ۲۵۲

۵۲- جلال عبده، چهل سال در صحنه، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۷، ص ۵۷۴

۵۳- آرشو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازایی پرونده ۱۶۴، ص ۱۹۸

۵۴- همان‌جا.

۵۵- همان، شماره بازایی پرونده ۱۶۳، ص ۱۴۵

۵۶- همان، شماره بازایی پرونده ۱۶۷، ص ۱۷۳

۵۷- سوابق ناصر عامری نشان می‌دهد که وی بعد از اتمام تحصیلات دانشگاهی از دانشگاه یوتا در امریکا، در سال ۱۳۳۳ به ایران بازگشت و در سازمان عمران کرمان - از سازمان‌های وابسته به اصل ۴ کمک‌های امریکا به ایران - مشغول کار شد. در این شغل سلسله‌مراتب اداری و مدیریتی را تا مدیرکل امور اجتماعی و عمرانی دهات در وزارت کشور طی کرد و بعد از آن به معاونت بانک مرکزی ایران نایل آمد. سمت‌های دولتی دیگر وی در منابع عبارت‌اند از: ریاست صندوق اعتبارات کشاورزی، ریاست صندوق توسعه کشاورزی، مسئولیت پخش توسعه در وزارت کشور، رک: آرشو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازایی پرونده ۱۵۰، صص ۲۲۵ و ۲۲۴، ۲۰۵، ۱۶۴؛ همچنین: اسناد لانه جاسوسی امریکا، احزاب سیاسی ایران، تهران، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی امریکا، ۱۳۶۶، ص ۴۲

۵۸- آرشو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازایی پرونده ۱۶۶، صص ۲۳۵ - ۲۳۴

۵۹- همان، شماره بازایی پرونده ۱۵۵، صص ۱۱ - ۸

۶۰- همان، شماره بازایی پرونده ۱۶۴، صص ۲۲۲ - ۲۲۱

۶۱- همان، شماره بازایی پرونده ۱۵۴، صص ۸۱ - ۶۹

۶۲- همان، ص ۷۹

۶۳- ریچارد کاتم، تاسونالیسم در ایران، ترجمه فرشته سرلک، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۱، صص ۴۸۶ - ۴۸۵

۶۴- جلال عبده، همان، ص ۵۷۴

۶۵- مسعود بهنود، از سید ضیاء تا بختیار، تهران، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۶۸، صص ۵۴۵

۶۶- سوابق محمد فضائی نشان می‌دهد که وی در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در سمت فرمانداری شیراز در طرفداری از دکتر محمد مصدق، مجسمه محمدرضاشاه را پایین کشیده بود، اما بعدها به طرفداران سلطنت پیوست و در دهه ۱۳۴۰ دو بار از طرف حزب اکثریت ایران نوین به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد. شایعه بود که وی همراه هلاکو رامبد از فراماسون‌ها هستند. به‌رحال بعدها او به حزب مردم پیوست. رک: آرشو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، شماره بازایی پرونده ۱۶۴، صص ۲۳۵ - ۲۳۴؛ همچنین همان، پرونده شماره ۱۶۳، صص ۸ - ۷

۶۷- همان، شماره بازایی پرونده ۱۶۶، صص ۲۲۲ - ۱۲۱

۶۸- همان، شماره بازایی پرونده ۱۶۴، صص ۲۰۵ - ۲۰۴

۶۹- همان، صص ۲۵۱ - ۲۵۰

۷۰- همان، صص ۲۲۰ - ۲۱۹

۷۱- همان، صص ۲۰۳ - ۲۰۱

۷۲- همان، صص ۲۲۸ - ۲۲۷

۷۳- سپهر ذبیح، تاریخ جنبش کمونیستی در ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۶۴، ص ۳۶۲

۷۴- همان، شماره بازایی پرونده ۱۳۹، ص ۳۹

۷۵- همان، شماره بازایی پرونده ۱۶۷، ص ۵۱

۷۶- همان، ص ۵۰

۷۷- همان، ص ۵۱

۷۸- همان، ص ۵۰

۷۹- همان، شماره بازایی پرونده ۱۵۵، ص ۶۸

۸۰- پیتر آوری، همان، ص ۷۹